

(رمان در سایت الیاد آپدیت می شود)

پارت 141

قفلش کردم و وحشت زده شماره ی مهرداد رو گرفتم.

به در کوبید و با خشم گفت

_دختره ی وحشی من کاریت نداشتم خودت تنت میخاره

بوق خورد و جواب نداد... از ترس رسماً میلرزیدم یادم اومد که مهرداد و ترانه طبق یه عادت هر شب موبایلشون رو روی بی صدا میذاشتن.

تا آخرین بوق منتظر موندم اما جواب نداد... خدایا غلط کردم خواستم تنهایی زندگی کنم میرم میچسبم به مهرداد یا اصلاً یه خونه ی بزرگ میگیرم با کلی نگهبان ولی قربون کرمت این بار نجاتم بده.

ضربه ی محکمی به در زد که از ترس عقب رفتم و خودم رو گوشه ی اتاق پنهون کردم.

موبایلم و بالا آوردم و خواستم به پلیس زنگ بزنم که چشمم به شماره ی آرمین افتاد و گرفتمش...

پسره داشت به در می کوبید تا بازش کنه. هر چه قدر بوق می خورد جواب نمی داد دیگه داشتم ناامید میشدم که تماس وصل شد و صدای کر کننده ی آهنگ توی گوشم پیچید.

با ترس و لرز گفتم

_آرمین کجایی؟

انگار صدام و نمیشنید که بین هیاهو گفت

_چی میگی؟

خودش و محکم به در کوبید.. جیغی کشیدم و با گریه گفتم

_آرمین یکی تو خونمه. تو رو خدا بیا.

صداش و بالا برد:

_چی میگی هانا؟ نمی شنوم.

_میگم یکی تو خونمه میخواد بیاد تو اتاقم.

صدای زنونه ای بین صدای آهنگ به گوشم رسید

_اه قطع کن آرمین بازی جای حساسشه.

_باشه اومدم هانا قطع میکنم فردا حرف می زنیم.

صدای بوق اشغال توی گوشم پیچید. ناباور نگاهی به گوشیم انداختم.

همون لحظه در شکسته شد.

سریع گلدون و برداشتم و داد زدم

_نیا جلو

بیشتر عصبانی بود انگار ضربه ای که بهش زدم سنگین برایش تموم شد

با صورتی کبود جلو اومد.

با یه حرکت گلدون و ازم گرفت... سیلی محکمی بهم زد که پرت شدم

روی تخت و چشمام سیاهی رفت.

خواست خم بشه روم که لگد محکمی به شکمش زدم.

پرت شد عقب از فرصت استفاده کردم و مثل برق پریدم و از اتاق بیرون رفتم.

دستم به دستگیره ی در نرسیده ضربه ی محکمی به سرم خورد که چشمام سیاهی رفت و دیگه چیزی نفهمیدم

(رمان در سایت الیاد آپدیت می شود)